



# نامه گ. ای. میاسنیکوف به و. ای. لنین

۶ اوت ۱۹۲۱



پیوند به متن:

<https://libcom.org/article/gavril-miasnikovs-reply-lenins-letter-august-۱۹۲۱>

پاسخ گ. ای. میاسنیکوف به نامه و. ای. لنین، که در آن لنین از فعالیت‌های میاسنیکوف در منطقه پرم انتقاد کرده بود. میاسنیکوف در پاسخ، همانند موضعی که پیش‌تر لنین خود در آغاز انقلاب از آن‌ها دفاع کرده بود، خواهان لغو محدودیت‌های اعمال‌شده علیه کارگران، تضمین آزادی بیان و مطبوعات برای نیروهای غیرارتجاعی، و انتقال قدرت بیشتر به خود طبقه کارگر، به جای مقامات و دستگاه حزبی شد.

نامه گ. ای. میاسنیکوف به و. ای. لنین

۶ اوت ۱۹۲۱

رفیق لنین،

نامه‌ات را دریافت کردم. اگرچه همین حالا، در آستانه رفتن به کارخانه موتوویلیخا هستم و فرصت ندارم پاسخ مفصلی برایت بنویسم، اما از آنجا نامه کامل‌تری برایت خواهم فرستاد. با این حال، نمی‌توانم پیش از آن، چند پرسش فوری را با تو در میان نگذارم.

نوشته‌ای: «این شبیه تشکیل یک حزب جدید یا خودزنی است.» دقیقاً منظورت از این حرف چیست؟

آیا تصور می‌کنی من خواهان آزادی مطبوعات برای طبقه بورژوازی هستم؟ اما اجازه بده بپرسم: آزادی مطبوعات برای کسی مثل من چه معنایی دارد؟ برای یک پرولتر که هرگز چیزی جز نیروی کارش در اختیار نداشته است؟ برای کسی که پانزده سال است، نه در خارج از کشور، بلکه همین‌جا در روسیه، عضو حزب بوده است؟ برای کسی که در یازده سال پیش از انقلاب ۱۹۱۷، به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌اش، هفت سال و نیم را در زندان و تبعید گذرانده و در مجموع، هفتاد و پنج روز در اعتصاب غذا به سر برده است؟

من شکنجه و ضرب‌وشتم‌های سختی را تحمل کرده‌ام و سه سال و نیم باقی‌مانده از آن دوران را نیز در حال فرار و اختفا گذرانده‌ام. سه بار از تبعید گریختم؛ [نه] مثل رفیق تروتسکی که امکان اجاره گوزن‌هایش را داشت؛ بلکه مثل یک «خرگوش» فرار کردم؛ آن هم نه برای رفتن به خارج، بلکه برای ادامه فعالیت حزبی در داخل روسیه. حالا آیا برای کسی مثل من، حتی در درون خود حزب، نباید ذره‌ای «آزادی مطبوعات» وجود داشته باشد؟ آیا صرفاً به این دلیل که در ارزیابی‌ام از توازن نیروها با تو اختلاف نظر دارم؛ نه از روی ترس، بلکه از سر اعتقاد راسخ به توان و نیروی خود، باید بگویم: «شما را به خیر و ما را به سلامت»؟

---

<sup>۱</sup> تروتسکی که در سال ۱۹۰۰ به اتهام سازمان‌دهی محافل کارگری به چهار سال تبعید در سیری محکوم شده بود، در تاپستان ۱۹۰۲ با همراهی همسر نخست خود، الکساندرا سوکولوفسکایا، از محل تبعید گریخت. او با کمک یک نقشه‌بردار محلی، مخفیانه از محل اقامت خود خارج شد و در سورتمه‌ای که با سه گوزن شمالی کشیده می‌شد، زیر انبوهی از گاه پنهان گردید تا از دید مأموران حکومت تزاری در امان بماند. این فرار سرآغاز نخستین دوره مهاجرت سیاسی او بود که از طریق شبکه انقلابیون روس به اروپای غربی و سرانجام به لندن انجامید؛ جایی که به حلقه نشریه/ایسکرا پیوست و همکاری خود را با لنین، پلخانیف، مارتوف و دیگر رهبران سوسیال‌دموکرات روس آغاز کرد. برای شرح این رویداد، بنگرید به Leon Trotsky, *My Life: An Attempt at an Autobiography*, trans. Charles Malamuth (New York: Charles Scribner's Sons, 1930), chap. 13.

به نظر من، چنین برخوردی ساده‌انگارانه کردن مسئله‌ای پیچیده است.

با این حال، در این باره بیشتر فکر خواهم کرد و بعد پاسخ مفصل‌تری به تمام استدلال‌هایت خواهم داد. من با این حزب، به معنای واقعی کلمه، با خون خود پیوند خورده‌ام و باور دارم که پرولتاریا هرگز حزب بهتری از این نداشته و نخواهد داشت.

وظیفه خود می‌دانم که به عنوان یک پرولتر درون حزب، همه خطاهای آن، چه کوچک و چه بزرگ را از درون خود حزب نقد و اصلاح کنم.

خواسته من روشن است: می‌خواهم مقاله‌ام با عنوان «مسائل آزاردهنده» در مطبوعات حزبی منتشر شود و به من اجازه داده شود در نشست‌ها و مجامع حزبی آزادانه سخن بگویم.

گ. میاسنیکوف

منبع: *نادژدا آلی‌کینا، دُن کیشوت انقلاب پرولتری: روایت مستندی از مبارزه کارگر موتوویلیخا، گابریل میاسنیکوف، با کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) برای آزادی بیان و مطبوعات (۱۹۲۲-۱۹۲۰)، ص. ۱۶۷.*

*ترجمه با استفاده از ترجمه ماشینی و با ویرایش انسانی انجام شده است.*

نامهٔ گ. ای. میاسنیکوف به و. ای. لنین

اواخر اوت ۱۹۲۱

رفیق لنین،

نتوانستم خودم را قانع کنم که به نامه‌ات پاسخ ندهم. حالا به مسکو بازگشته‌ام؛ به دستور کمیسیون\*، مرا از موتوویلیخا فراخوانده‌اند.

در نخستین نامه‌ات از من پرسیده بودی:

۱. چه نوع آزادی مطبوعاتی را می‌خواهم؟

۲. آیا این آزادی باید در چارچوب قانون تضمین شود؟

۳. آیا این آزادی شامل کارگران، سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها هم خواهد شد؟

به گفتهٔ تو، در این دو مسئلهٔ بسیار مهم، که به ذاتِ سیاست جهانی مربوط‌اند، من «توانستم موضعی مارکسیستی اتخاذ کنم...» اما بعد «ناگهان به ورطهٔ تفکر احساسی لغزیدم».

تو این وضعیت را به شکلی عجیب توضیح می‌دهی. می‌گویی «دل و روده‌ام به هم ریخته»، «وحشت‌زده شده‌ام»، و «اجازه داده‌ام چند حقیقت تلخ و اندوهناک بر من غلبه کنند و توان ارزیابی عاقلانهٔ نیروهایم را از دست بدهم». بنابراین، به تعبیر تو، خواستم از یک در وارد شوم، اما از در دیگری سر در آوردم؛ خواستم حزب کمونیست را درمان کنم، اما به جای درمان، برایش «قطع عضو» تجویز کردم و در نهایت هم خودم را در آغوش بورژوازی انداختم!

---

\* این عبارت به کمیسیون اشاره دارد که در ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۱، به دستور دفتر سازماندهی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها)، برای بررسی فعالیت‌های گ. ای. میاسنیکوف تشکیل شد. [آلیکینا]

واقعاً جدی می‌گویی؟

می‌گویی هر کاری از دست برمی‌آید انجام می‌دهی تا مرا قانع کنی. اما این «کار» در عمل چه شکلی دارد؟ فقط حرف است، حرف — همان‌طور که هملت می‌گفت! خودت هم می‌دانی که این استدلال قانع‌کننده نیست. محکم هست، بله؛ اما قانع‌کننده نیست.

من معتقدم تجربه عملی‌ای که در طول زندگی به دست آورده‌ام، باعث شده است افتادن من در آغوش بورژوازی بسیار دشوارتر از افتادن هر یک از متفکران برجسته و درخشان در این آغوش باشد؛ حتی دشوارتر از خود تو، که هرگز آن مدرسه عملی و مستقیم زندگی را، آن تجربه ارگانیک و ملموس احساس پرولتری نسبت به مسائل دردناک، از سر نگذرانده‌ای.

باز هم می‌گویم: در مورد بورژوازی، حرفت محکم است، اما قانع‌کننده نیست.

البته خطا و لغزش برای هر کسی ممکن است. من با میل و رغبت حاضر هستم اعمال و اندیشه‌های خود را دوباره بررسی کنم، بدون هیچ‌گونه خودبزرگ‌بینی — چه واقعی و چه ساختگی. (راستی، این مفهوم «خودبزرگ‌بینی کاذب» را از کجا آورده‌ای؟ آیا این هم بخشی از استدلال توست، یا روش تازه‌ای برای بحث کردن؟)

من گفته بودم:

«آزادی بیان و مطبوعات پیش از سال ۱۹۱۷ معنای خاصی داشت؛ آزادی بیان در سال ۱۹۱۷ معنای دیگری پیدا کرد؛ در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ معنای سومی یافت؛ و آزادی بیان در سال ۱۹۲۱ بعد چهارمی به موضع حزب ما نسبت به این مسئله افزود.»

البته امیدوارم روشن باشد که من از این حرف، «دموکراسی مطلق و ناب» را مراد نمی‌کنم.

آزادی بیان پیش از سال ۱۹۱۷، یکی از خواسته‌های برنامه‌ای ما بود. در سال ۱۹۱۷، تحت شرایطی معین، به این آزادی دست یافتیم. اما در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰، هر سخنی درباره آزادی بیان و مطبوعات را اقدامی ضدانقلابی تلقی می‌کردیم؛ تلاشی از سوی بورژوازی برای حمله به ما.

روند اجتماعی‌ای را که تلاش کرده‌ام درک کنم، و داوری درباره میزان موفقیت در این کار را به خودت واگذار می‌کنم، می‌توان به چهار مرحله اصلی تقسیم کرد:

۱. پیش‌درآمد انقلاب اجتماعی؛ از سال‌های پیش از فوریه ۱۹۱۷؛

۲. روز نخست انقلاب اجتماعی؛ از فوریه ۱۹۱۷ تا پیش از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷؛

۳. روز دوم انقلاب اجتماعی؛ سرکوب مقاومت و استقرار قدرت، که دوره ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ را دربر می‌گیرد؛

۴. روز سوم انقلاب اجتماعی؛ از سال ۱۹۲۱ به بعد.

این فرایند دیالکتیکی، مسئله آزادی بیان و مطبوعات را نیز به‌عنوان یکی از اجزای خود دربرمی‌گیرد. در هر یک از این مراحل، مسئله به شکل متفاوتی حل می‌شود، زیرا شرایط زیربنایی‌ای که این مسئله در بستر آن پدیدار می‌شود، در هر مرحله متفاوت است.

تو می‌گویی من یک نکته بسیار بدیهی را فراموش کرده‌ام: بورژوازی بین‌المللی.

و خودت با این بورژوازی وارد مبارزه‌ای سخت و بی‌امان شده‌ای. می‌گویی:

«آن‌ها روزنامه می‌خرند، نویسندگان می‌خرند، می‌خرند و می‌خرند تا افکار عمومی را به نفع بورژوازی شکل دهند.»  
و اضافه می‌کنی:

«بورژوازی در سراسر جهان هنوز بارها و بارها از ما قدرتمندتر است. آسان کردن کار دشمن، یعنی در اختیار گذاشتن ابزارهای بیشتری برای او؛ مثلاً آزادی سازمان‌یابی سیاسی و آزادی مطبوعات، چرا که مطبوعات مرکز و پایه سازمان‌یابی سیاسی‌اند، به معنای آسان‌تر کردن کار دشمن است.»

همچنین می‌گویی:

«ما نمی‌خواهیم کارمان به خودکشی ختم شود؛ بنابراین چنین کاری نخواهیم کرد. و چه کسی می‌تواند انکار کند که بورژوازی شکست خورده، اما نابود نشده و همچنان در کمین است؟ این را نمی‌توان انکار کرد.»

تو می‌گویی من دچار «وحشت» شده‌ام.

اما منظور تو از این واژه چیست؟

من نه بورژوازی بین‌المللی را فراموش کرده‌ام و نه بورژوازی داخلی‌مان را؛ بورژوازی‌ای که ما سخت در تلاشیم آن را شکل دهیم.

واقعیت این است که تمام بورژوازی بین‌المللی، بدون استثنا، چه در حرف و چه در عمل، به بورژوازی داخلی ما کمک کرد تا ما را سرنگون کند. این که جنگ ما سه سال طول کشید، به‌خوبی نشان می‌دهد بورژوازی بین‌المللی تا چه اندازه برای سرنگونی ما تلاش کرد. و نتیجه چه شد؟ نتوانستند ما را سرنگون کنند!

افزون بر این، اکنون ما را به‌عنوان یک قدرت موجود به رسمیت می‌شناسند. این وضعیت چه چیزی را نشان می‌دهد؟ نشان‌دهنده توازن نیروها در مقیاس بین‌المللی است.

آیا آن‌ها قوی‌ترند؟ بی‌تردید. اما در داخل کشورهای خودشان قوی‌ترند. در مقابل، ما امتیازهای دیگری داریم: کمونیسم بین‌الملل سوم و پرولتاریایی که از آن پیروی می‌کند، و همچنین قدرت دولتی‌ای که در روسیه در دست پرولتاریا قرار دارد.

وقتی به استخوان‌گونه بورژوازی جهانی ضربه می‌زنی، خوب است؛ اما مشکل اینجاست که وقتی به بورژوازی ضربه می‌زنی، شدیدترین ضربه‌ها اغلب به کارگران وارد می‌شود.

امروز چه کسانی به‌عنوان عناصر ضدانقلابی در همه‌جا بازداشت می‌شوند؟ کارگران و دهقانان! این واقعیتی انکارناپذیر است.

ما یک طبقه کارگر یکدست و صرفاً کمونیست نداریم. در میان کارگران، مونارشئیست، آنارشئیست، کادت و سوسیالیست انقلابی هم وجود دارند. لازم نیست این افراد عضو هیچ حزب یا سازمانی باشند؛ کافی است گرایش فکری مشابهی داشته باشند.

با یک کادت بورژوا، یک وکیل، پزشک یا استاد دانشگاه بحث کردن فایده‌ای ندارد؛ در برابر چنین افرادی، تنها اقتدار و قدرت کارگر است که می‌تواند اثرگذار باشد.

اما برخورد ما با طبقه کارگر باید کاملاً متفاوت باشد. ما نباید کارگران را در هراس نگه داریم؛ باید بر آن‌ها از نظر ایدئولوژیک تأثیر بگذاریم و رهبری‌شان کنیم. بنابراین، خط‌مشی ما باید بر اقناع، نه اجبار استوار باشد.

بله، همین روش را باید در قبال همه مخالفان دیگر درون طبقه کارگر و دهقانان نیز به کار گرفت.

این گذار آسان نیست. به نیروی فراوان و انرژی زیادی نیاز دارد. اما ما از عهده آن برخواییم آمد، زیرا، و فکر می‌کنم در این مورد با تو هم‌عقیده‌ام، «ما و کارگران و دهقانانی که با ما همدل‌اند، نیروی زیادی داریم و از



استقامت و پایداری فراوانی برخورداریم». ما می‌توانیم، با وجود همه دشواری‌ها، همدلی کارگران و دهقانان را به سوی خود جلب کنیم. آن‌گاه، حتی اگر خود شیطان هم متولد شود، «دیگر ترسناک نخواهد بود!»

آزادی مطبوعات، تا زمانی که چاپخانه‌ها و کاغذ در اختیار دولت پرولتری باقی بماند، نمی‌تواند به ابزاری برای خرید و فروش نویسندگان و امثال آن تبدیل شود.

تو شعار «آزادی بیان و مطبوعات» را نه شعاری پرولتری و نه حزبی، بلکه شعاری بورژوایی می‌دانی و می‌گویی که به آزادی مطلق باور نداری؛ شاید با توجه به شرایط موجود.

من اما می‌گویم این موضع، در هر شرایطی، موضعی پیشرو و مترقی است و امیدوارم بتوانم این ادعا را اثبات کنم. ما پرولترها هرگاه لازم بوده، با قاطعیت عمل کرده‌ایم. کسانی که در برابر پیروزی ما ایستادند، با «ملاحظات رفاقتی» قانع نشدند؛ آن‌ها را زندانی کردیم و گاهی نیز اعدام کردیم.

شرایط آن زمان چنین اقتضا می‌کرد. اگر این کار را نمی‌کردیم، بورژوازی ما و کل طبقه کارگر را شکست می‌داد و برای مدتی طولانی بشریت را از نظر مادی و معنوی به اسارت می‌کشید.

اما اکنون شرایط تغییر کرده است. امروز ما به یک اقدام گسترده پرولتری نیاز داریم که دهقانان را با خود همراه کند و از نظر ایدئولوژیک بر آن‌ها پیروز شود.

اگر تو ثابت می‌کردی که در فاصله سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰، هیچ تغییری در وظایف، روش‌ها و شکل سازمان‌دهی نسبت به دوره پس از سال ۱۹۲۱ ضروری نبوده است، شاید می‌توانستی مرا قانع کنی. اما تو چنین چیزی را ثابت نکرده‌ای.

حالا برسیم به آنچه تو «حقایق اندوهناک»<sup>۲</sup> می‌نامی.

تو نمی‌توانی انکار کنی که انتشار و علنی شدن این مسائل، خود به از میان رفتن آن‌ها کمک خواهد کرد. حتی تصورش را هم نمی‌توانی بکنی که فساد، رشوه‌خواری و دیگر بی‌نظمی‌ها تا چه اندازه گسترده شده‌اند.

به همین دلیل است که می‌گویی باید همه این سوءاستفاده‌ها را به «کمیسیون مرکزی کنترل»<sup>۳</sup> گزارش کنم و مرا سرزنش می‌کنی که چرا چنین گزارشی به آن کمیسیون نداده‌ام.

---

<sup>۲</sup> میاسنیکوف به سوءاستفاده‌ها، کاستی‌ها و دیگر نابسامانی‌های دولت نوپای شوروی اشاره دارد؛ مسائلی که لنین نیز در نامه خود به آن‌ها پرداخته بود. ادری.

<sup>۳</sup> کمیسیون کنترل مرکزی مسئول نظارت بر رعایت انضباط حزبی و رسیدگی به تخلفات اعضای حزب بود. ادری.

اما من بر این باورم که علنی‌سازی و شفافیت، بسیار مؤثرتر از کمیسیون‌های کنترل می‌تواند این نابسامانی‌ها را از ریشه از میان بردارد. و گمان می‌کنم تو نیز در اعماق وجودت، به این نظر بی‌میل نیستی.

ما به قانونی درباره آزادی بیان و مطبوعات نیاز داریم تا «قدیس‌مآبان» و «تندروان» را مهار کنیم.

یکی از روزنامه‌های بزرگ دولتی باید به تربیونی برای بحث و گفت‌وگوی آزاد میان همه گرایش‌های فکری تبدیل شود. دولت شوروی باید از منتقدان خود نیز از طریق بودجه دولتی حمایت کند؛ همان‌گونه که امپراتوران روم چنین می‌کردند.

این است معنای آزادی مطبوعات در شرایط ویژه روسیه ما.

و در استان‌ها نیز، در یکاترینبورگ، پتروگراد، باکو، کازان و دیگر شهرها، اجرای چنین سیاستی کاملاً امکان‌پذیر است.

قانون باید دروغ، افترا و دعوت به بی‌اعتنایی به قانون را مجازات کند؛ اما نباید بیان اندیشه‌هایی را که هدفشان تأثیرگذاری بر حکومت یا مطبوعات است، جرم تلقی کند.

وظیفه ما این است که آزادی مطبوعات را واقعاً در خدمت نیروهای انقلابی و سازنده قرار دهیم، نه در خدمت بورژوازی. قانون باید بر چنین مبنایی تدوین شود.

تو نمی‌توانی انکار کنی که تصویب چنین قانونی تنها برای روسیه اهمیت داخلی نخواهد داشت؛ بلکه اهمیتی جهانی پیدا خواهد کرد.

چنین قانونی می‌تواند به یکی از نیرومندترین سلاح‌های کمونیست‌ها در سراسر جهان تبدیل شود؛ سلاحی در مبارزه آن‌ها برای به دست آوردن نفوذ و برتری ایدئولوژیک در میان طبقه کارگر.

اینجا در روسیه، پیش از آن که چنین قانونی تصویب شود، باید بحثی جدی و سازنده درباره ضرورت آن به راه بیندازیم: آیا واقعاً به چنین قانونی نیاز داریم یا نه؟ آیا وجود آن به دولت شوروی، کارگران و دهقانان زیان می‌رساند یا به سود آن‌هاست؟

ما باید یک بحث سراسری، سنجیده و آگاهانه درباره این مسئله سازمان دهیم.

به نظر تو چه خواهد شد؟ آیا دولت شوروی و حزب کمونیست از چنین بحثی زیان خواهند دید یا سود خواهند برد؟

شاید چیزی را از دست بدهند، به‌ویژه بخشی از اعتماد کارگران و دهقانان را؛ اما این زبان در برابر دستاوردهای گسترده‌ای که می‌تواند به همراه داشته باشد، ناچیز است.

در مورد این که بورژوازی با چنین قانونی قدرت بیشتری به دست خواهد آورد، پاسخ من منفی است. بورژوازی بیش از آنچه تاکنون خریده و به دست آورده، نخواهد توانست قدرت بخرد. قانون ما درباره آزادی مطبوعات نه چیزی به قدرت آن خواهد افزود و نه چیزی از آن خواهد کاست.

تو به قدرت طبقه کارگر ایمان نداری. به منطق و غریزه طبقاتی آن باور نداری؛ در عوض، به کارگزاران و مقامات رسمی اعتماد داری؛ و این بدبختی توست.

نمی‌دانم یادداشتم را دریافت کرده‌ای یا نه؛ همان یادداشتی که در آن خودم را به‌عنوان نمونه مطرح کرده‌ام. اما همین نمونه، به‌تنهایی، تمام استدلال مرا روشن می‌کند.

آیا نمی‌دانی که به خاطر گفت‌وگوهایی از همین جنس، صدها و هزاران پرولتر در زندان به سر می‌برند، در حالی که حتی یک بورژوا هم به دلیل جرئت کردن و طرح چنین پرسش‌هایی در زندان نیست؟

اگر من امروز آزادانه رفت‌وآمد می‌کنم، به این دلیل است که پانزده سال کمونیست بوده‌ام و باور کمونیستی‌ام را در رنج و سختی آزموده و پالوده‌ام. توده‌های کارگر همه این‌ها را درباره من می‌دانند.

اما اگر چنین سابقه‌ای نداشتم چه؟

اگر من فقط یک مکانیک بودم؛ یک کمونیست معمولی در همان کارخانه، چه سرنوشتی پیدا می‌کردم؟

در چکا بودم، یا بدتر از آن، مرا «به قتل رسانده بودند»؛ همان‌گونه که روزی از چنگ میخائیل رومانوف گریختم و همان‌گونه که روزا لوکزامبورگ و کارل لیبنکشت را «به قتل رساندند»<sup>۴</sup>.

بار دیگر می‌گویم: تو به بورژوازی حمله می‌کنی، در حالی که ما، کارگران، با دندان‌های خون‌آلود و آرواره‌های شکسته بر جای مانده‌ایم.

نگاهی به پیش‌نویس قطعنامه کمیسیونی که درباره اخراج من از حزب تشکیل شده است بینداز و ببین در آن چه می‌گذرد.

---

<sup>۴</sup> مقصود از «فرار» احتمالاً اشاره به اعدام فردی با ادعای ساختگی «تلاش برای فرار» است. میاسنیکوف همچنین در ماجرای ترور میخائیل رومانوف، از اعضای خاندان سلطنتی روسیه و برادر کوچک‌تر تزار نیکلای دوم، نقش داشته است.

به این کمیسیون وظیفه‌ای کاملاً بنده‌وار داده‌اند؛ واقعاً نمی‌توانم نام دیگری بر آن بگذارم: «اخراج میاسنیکوف از حزب را توجیه کنید.»

و آن‌ها نیز دقیقاً همین کار را کرده‌اند!

آن قدر که من، از طرف کمیته مرکزی، احساس شرمندگی می‌کنم.

شما همان یادداشتی را دریافت کرده‌اید که در آن درخواست کرده بودم مقاله‌ام در روزنامه پراودا منتشر شود تا درباره آن بحثی عمومی درگیرد؛ تا حزب بتواند این مسئله را بررسی کند، نقاط قوت و ضعف آن را بسنجد و در کنگره درباره آن تصمیم بگیرد.

اما چه اتفاقی افتاد؟

من، و شاید رفیق زینوویف هزار بار حق داشته باشد که مرا نویسنده‌ای ضعیف بداند؛ واقعاً نویسنده نیستم. شاید نتوانسته‌ام آن گونه که باید یا می‌توانستم، اندیشه‌هایم را روشن و دقیق بیان کنم. اما حقیقت آنچه را که می‌گویم، هرچند ناقص و ناپخته، با شدتی بیش از بسیاری دیگر احساس می‌کنم؛ حتی بیش از خود رفیق زینوویف.

البته رفقایمانند بوخارین، زینوویف، تروتسکی و حتی هر نویسنده کم‌مایه‌ای می‌توانستند این مسائل را بهتر و روشن‌تر از من بیان کنند و شما و دیگر اعضای کمیته مرکزی را وادارند که آن‌ها را جدی‌تر بگیرید.

چون واقعاً مضحک است!

این یادداشت سه ماه تمام است که در کمیته مرکزی افتاده و هیچ‌کس حتی نیم‌نگاهی بر آن نیانداخته است. جز سوکولوف و ایزرائیلویچ، آن هم صرفاً از روی وظیفه؛ کسی آن را نخوانده است. بدتر از آن، در جلسه دفتر سازماندهی، همه گفتند که آن را خوانده‌اند!

فایده این کار چه بود؟

با این حال، تقصیر را نباید گردن دیگران انداخت؛ تقصیر خود من است. من بلد نیستم این کار را آن‌طور که باید انجام دهم. دلم می‌خواهد بتوانم، اما نمی‌توانم.

و این ناتوانی را نتیجه همان چیزی می‌دانم که شما درباره من تصمیم گرفته‌اید: این که مرا عضوی از بورژوازی و عنصری ضدانقلابی طبقه‌بندی کرده‌اید.

شما درباره سلول اصلی قدرت دولتی، یعنی شوراهای نمایندگان کارگران در کارخانه‌ها، بسیار اندک گفته‌اید؛ در واقع، تقریباً هیچ نگفته‌اید. حال آن که به نظر من، این مهم‌ترین مسئله در بنای سوسیالیستی است.

اگر بتوانم چیزی بنویسم و منتشر کنم، تلاش خواهم کرد برای کنگره حزب جزوه‌ای تهیه کنم؛ اما نه فقط درباره یک مسئله، بلکه درباره هر سه موضوع.

همچنین فکر می‌کنم اگر هنگام طرح این مسائل دچار وحشت نشویم، در هر سه مورد می‌توانیم به توافق برسیم. در مورد شوراهای نمایندگان کارگران، بیاید این شوراها را در چند کارخانه از استان پرم سازمان دهیم؛ مثلاً در موتوویلیخا، وکینسکایا، چوسوایا، کیزل، لیسوا و چند کارخانه دیگر.

من تضمین می‌کنم که بازدهی کار کمتر از گذشته نخواهد بود، مشروط بر این که سایر شرایط، امکانات، مواد خام و غذا برابر باشد.

اگر شکست خوردم، چه؟

خب، در آن صورت، اگر لازم بود، مرا تیرباران کنید و در عمل به ایده‌ام بخندید!

اتحادیه‌های دهقانی در ترکستان وجود دارند. گمان نمی‌کنم مرا به خاطر دفاع از چنین اتحادیه‌هایی محکوم کنید. با دروهای کمونیستی

**گ. میاسنیکوف**

**منبع:** نادژدا آلکینا، *دون کیشوت/انقلاب پرولتری: روایت مستند مبارزه کارگر موتوویلیخا، گابریل میاسنیکوف، با کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه برای آزادی بیان و مطبوعات (۱۹۲۰-۱۹۲۲)*، صص. ۱۶۸-۱۷۳.

ترجمه با کمک ترجمه رایانه‌ای و با ویرایش انسانی انجام شده است.